

## آلمان: منافع ملی و امنیت جمهوری اسلامی ایران

دکتر احمد نقیب‌زاده  
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

علی رحمانی، آلمان: منافع ملی و امنیت جمهوری اسلامی ایران، جلد یکم: روابط و فرصت‌های سیاسی و اقتصادی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، صص ۱۹۹.

از سیاستمداران نقش می‌بسته است. به ویژه آنکه پیروزیهای اقتصادی و صنعتی آلمان این تصور را برای ایرانیان به وجود می‌آورد که آلمان می‌تواند به تحقق یکی از آرزوهای دیرینه ایرانیان یعنی دست‌یافتن به صنعت مدرن کمک رساند. درگیری آلمان با قدرتهای استعماری و مورد نفرت ایران مانند انگلستان و روسیه

روابط ایران و آلمان از هنگام پایه‌گذاری امپراتوری آلمان در سال ۱۸۷۱ به این سو در حاشیه روابط ایران با قدرتهای بزرگ باخترزمین از جایگاه حساس و ظریفی برخوردار است. این حساسیت و ظرافت از آن روست که آلمان فاقد یک پیشینه استعماری در ایران بوده و در نتیجه جزو کشورهای دوست و ناجی در ذهن پاره‌ای

هم مزید بر علت شده و بر محبت ایرانیان نسبت به آلمان می‌افزود. چنانکه اشاره شد این احساسات مثبت از نخستین روزهای تشکیل امپراتوری آلمان در ذهن ایرانیان به وجود آمد. نامهٔ محرمانه میرزا رضا مؤیدالسلطنه گرانمایه به ناصرالدین شاه و شرح ملاقات او با پرنس بیسمارک در سال ۱۸۸۵ و نصایح مشفقانه بیسمارک در جهت استقلال و اقتدار ایران که متعاقب تأسیس سفارتخانه در پایتختهای دو کشور صورت گرفت گواهی بر توجه دولتمردان ایران به این قدرت تازه تأسیس و افق امیدوار کننده‌ای است که در ذهن آنان به وجود آمده بود.<sup>(۱)</sup> پاره‌ای از دانشجویان اعزامی به اروپا هم در آلمان رحل اقامت افکنده و کم‌کم یک جریان ژرمنوفیل در ایران پا گرفت. نخستین رییس مجلس شورای ملی شاهزاده فیروز یکی از آنها بود که تلاش میسوطی هم در جهت گسترش روابط دو کشور به عمل آورد. همین جریان بود که به خط سوم یا نیروی ملی موسوم شد و در جریان جنگ جهانی یکم تلاش کرد دولت را به کرمانشاه منتقل و مستقیماً از کمکهای آلمان و متحد آن امپراتوری عثمانی بهره‌مند سازد.

بسیاری از وطن‌دوستان در این سالها چشم امید به آلمان دوخته بودند. پس از جنگ جهانی یکم نیز روزنامه‌های آلمان جزو نخستین روزنامه‌هایی بودند که از اقدامات نوسازی رضاشاه تمجید و دولت خود را به ورود به بازارهای ایران ترغیب کردند.<sup>(۲)</sup> پس از آن هم رضاشاه به کمکهای آلمان نازی در تقویت و گسترش صنایع ایران دل بست.<sup>(۳)</sup> به این ترتیب ایران با سه رژیم متفاوتی که در طی نیم قرن در آلمان روی کار آمدند (رژیم امپراتوری و قیصر، جمهوری وایمار و آلمان نازی) روابط حسنه‌ای برقرار کرد. اما در سالهای پس از جنگ جهانی دوم به دلیل شکست آلمان و مشکلات داخلی آن از یک‌سو و گسترش نفوذ امریکا در ایران از سوی دیگر روابط ایران و آلمان در حد روابط بازرگانی نه چندان مهمی نزول کرد. در دوران جمهوری اسلامی هم آلمان به صورت دروازه داد و ستد غرب به سوی ایران که در حصر اقتصادی قرار گرفته بود عمل می‌کرد و از نظر نظامی نقشی شبیه «شریک دزد و رفیق قافله» بازی می‌کرد. زیرا هم به ایران اسلحه می‌فروخت و هم به عراق.

اما کتاب پیش‌روی که به همه موارد تاریخی اشاره دارد به ویژه در فصول دو و سه این امکان را به خواننده می‌دهد که به تمام بالا و پایین در روابط دو کشور آگاه شده و به دقایقی از روابط دیپلماتیک ایران و آلمان دست یابد و از این بابت جای تشکر دارد. اما آنچه به سختی قابل هضم است نگاه پراغراق و غلوی است که به اهمیت روابط ایران و آلمان و به جایگاه دو کشور شده است و مؤلف محترم چنان وانمود کرده‌اند که این روابط محور اصلی نظام بین‌المللی را تشکیل می‌دهد. برای مثال در صفحه یک مقدمه در پاراف دوم آمده است «ایران و آلمان دو کشور کلیدی در دو منطقه حساس و ژئواستراتژیک جهان‌اند و اگر نتوانند روابط خود را با هم تنظیم کنند، نه تنها ملت‌های آنها بلکه جامعه بین‌المللی دچار مشکل خواهد شد.» ما مقدمه بالا را از آن‌رو ذکر کردیم که بدانیم در دوره‌های مختلف روابط دو کشور به حداقل خود رسیده و هیچ اتفاقی هم برای جامعه بین‌المللی نیفتاده است. چنین تفسیر اغراق‌آمیزی از این روابط نتیجه‌گیری‌های غیرواقع‌بینانه‌ای را هم به دنبال می‌آورد.

شکی نیست که دو کشور مهم‌اند و روابط آنها به نفع آنها است. ولی آیا روابط ایران و فرانسه یا ایران و انگلیس اهمیتی کمتر از روابط ایران و آلمان دارد؟ به ویژه که نویسنده محترم به دنبال همان جمله اضافه می‌کنند که «این روابط به گونه‌ای است که هیچ جایگزینی برای آن وجود ندارد...» وقتی عرض می‌شود که این‌گونه اغراق و غلو و در نوع نگاه و نتیجه‌گیریها هم اثر می‌گذارد به این دلیل است که اندکی دیرتر نویسنده محترم می‌نویسند: «کافی است توجه کنیم که در نتیجه کشته شدن یک دانشجوی آلمانی در تظاهرات ضد شاه در برلین در ۲ ژوئن ۱۹۶۷، جنبش دانشجویی آلمان که خود شکل گرفته از نهضت دانشجویان ایران بود، علیه حکومت آلمان دست به اسلحه برد و چپ‌تروریستی آلمان به وجود آمد...». تمام این گزاره‌های پرغلو و اغراق در همان صفحه نخست کتاب به چشم می‌خورد که دلزدگی خاصی نسبت به ادامه مطالعه به وجود می‌آورد. زیرا آنها که خود در حوادث دانشجویی آن زمان شرکت داشتند می‌دانند که اساساً دانشجویان آلمانی از اینکه دانشجویان

ایرانی می‌خواهند جنبش آنها را به نفع خود مصادره کنند دلخور بودند و...

این اغراقها در سراسر صفحه‌هایی که مطالب مستند تاریخی غیبت دارند به چشم می‌خورد. در صفحه ۱۴ جملاتی مانند «ایرانیان نزدیک‌ترین ملت به آلمانی‌ها هستند، زیرا از زبان و تبار مشترکی برخوردارند» که اشاره به یک افسانه غیرعلمی یعنی وحدت نژاد آریا است و «از قرن دوم تا ششم میلادی ایران و آلمان با امپراتوری روم می‌جنگیدند و فشارها و تهدیدات وارده از سوی دشمن مشترک را خنثی می‌ساختند» که اشاره به حمله چند قبیله نیمه‌وحشی ژرمنی به امپراتوری روم است که هیچ‌وجه مشترک یا ارتباطی با امپراتوری قدرتمند ایرانی نداشتند و «از آغاز قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم ایران و آلمان با امپراتوری عثمانی در جنگ بودند» که مقصودشان امپراتوری هابسبورگ‌هاست که هیچ ربطی به آلمانها نداشت و بالاخره اینکه «در قرن بیستم آلمان از استقلال و یکپارچگی سرزمینی ایران در مقابل شوروی حمایت نمود. آلمان در کشاندن شوروی به مسابقه تسلیحاتی با آمریکا و ایران با کمک به

مجاهدین افغان در تجزیه شوروی نقش بزرگی ایفا کردند» و معلوم نیست آلمان کی از یکپارچگی سرزمینی ایران دفاع کرده در حالی که در دوران اتحاد استالین و هیتلر حتی نقشه تجزیه ایران هم مطرح بوده و ربط دادن مسئله افغانستان به تجزیه شوروی، حماسه‌سراییهایی بی‌بنیانی است که از یک پژوهش علمی بعید است و این همه تنها در یک صفحه یعنی صفحه ۱۴ عنوان شده است.

در صفحه ۱۶ به ناگهان لحن روایت عوض شده و می‌خوانیم «اما روابط آلمان با ایران هنگامی از جنبه استراتژیک برخوردار می‌شود که آلمان سیاست جهانی اتخاذ کند و در خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز فعال شود و به جمهوری اسلامی ایران نیازمند گردد.» آمدیم و آلمان چنین سیاستی اتخاذ نکرد آن وقت آن همه گزاره‌های اغراق‌آمیز قبلی چه می‌شود؟

در ادامه می‌بینیم که آلمان خیلی هم به ایران نیاز ندارد و در همان حال ایران تنها ۳۵٪ در بازرگانی خارجی آلمان سهم دارد. این رقم از کجا آمده معلوم نیست و اگر صحت دارد چگونه اهمیت ندارد. ۳۵

نوشتن این کتاب هم بسیار ضروری بوده و چنانچه به نصایح اشاره شده در آن توجه نشود خسران عظیمی به بار می‌آید ولی اینکه چرا از میان این همه کشورها روابط این دو کشور به این درجه از اهمیت رسیده معلوم نیست. قسمتهای مفید کتاب اشارات تاریخی و وقایعی است که به صورت عینی رخ داده است و بی‌انصافی است اگر بگوییم کتاب از اشاره‌ها و نکات مفید به ویژه در اشاره به کنوانسیونها، موافقت‌نامه‌ها و تماسها بین سران دو کشور و همکاریها به ویژه در مبارزه با مواد مخدر، مین‌زدایی و غیره خالی است.

#### یادداشتها:

۱. نک احمد نقیب‌زاده، جامعه‌شناسی بیطرفی و روانشناسی انزوآگرایی در تاریخ دیپلماسی ایران، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، صص ۴۴-۴۲.
۲. اسناد وزارت امور خارجه، کارتین ۳۲، پرونده ۲۱۰۴ سال ۱۳۰۸ شمسی.
۳. نک ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران: پازنگ، ۱۳۶۷، صص ۱۹-۱۸.



درصد در بازرگانی خارجی یک کشور سهم داشتن جای بسی تعجب است و اینکه قطع واردات از ایران هیچ مشکلی را برای آلمان ایجاد نمی‌کند...

اما خوشبختانه در فصل ۵ که به امکانات و محدودیتها در روابط ایران و آلمان اختصاص دارد و با توصیه‌ها و اشارات واقع‌بینانه‌تری روبه‌رو هستیم که جای خوشحالی است. در عین حال در همین جا نیز به عباراتی که به سختی می‌توان دلیل آن را فهمید برخورد می‌کنیم. برای مثال در صفحه ۱۰۲ موضوع ایجاد تعادل قدرت در ایران می‌خوانیم که «... بخصوص تا زمانی که جمهوری اسلامی ایران با روسیه سر و کار دارد لازم است در کنار آن با آلمان همکاری کند، سوابق تاریخی نیز نشان می‌دهد که در دوران روسیه تزاری و اتحاد شوروی ایران نیازمند جلب توجه آلمان بوده است.» اینگونه نصایح پدران بدون ذکر دلیل که البته دلیل خاصی هم برای آن وجود ندارد از وزنه علمی کتاب می‌کاهد.

حاصل کلام آنکه نویسنده به کرات و به مناسبتهای مختلف می‌خواهند بگویند که روابط ایران و آلمان بسیار مهم و